

مطلق، ممکن است؟

پرسش «برداشت اول» از سید جواد طاهایی درباره آرمان‌گرایی واقع‌بینانه

شما در ذیل سرفصل درک ایران در کتاب «انقلاب ۵۷ و انکشاف فلسفه تاریخ ایران» ناظر به پرسش از چیستی ایران، باور دارید که هر اجتماع بشری را باید فرجام‌شناسانه درک کرد و درباره ایران اشاره می‌کنید که «ایده مطلق»، به مثابه روح پیش‌برنده و معنادارنده و نهایت بخش تاریخ ایران می‌ماند. آن‌گاه در این باره می‌نویسید: «ایران به واسطه تصویری فضیلت‌مندانه از نهایت آن، نهایت آن چه می‌تواند باشد، معنادار و قابل تعریف می‌شود و آن، نمی‌تواند جز تمایل به انضمامی سازی ایده مطلق باشد؛ زیرا در تاریخ ایران، تمایل زاینده فراگیر دیگری در این حد به چشم نمی‌آید.» و در ادامه، ناظر به نسبت میان سیاست و اراده معطوف به مطلق می‌افزایید: «میل و شوق اتصال به امر مطلق و زیستن در جوار آن، از ابتدا تا کنون، خود را به جز عرصه سیاست، تقریباً در همه عرصه‌های حیات تاریخی و فرهنگی مردم ایران، مانند عرفان، هنر، ادبیات و معماری، جاری یا متعین ساخته بود که در بهمن ۱۳۵۷ این تمایل و شوق به مطلق، در سیاست یا نهاد دولت ایرانی هم جاری شد. بدین نحو، با انقلاب سیاسی ایران، انقلاب معطوف به تأسیس دولت، تاریخ تکامل ایده مطلق در اجتماع ایرانی به نهایت خود رسید.» از سوی دیگر می‌دانیم که بارها گفتمان اسلام سیاسی و آرمان‌گرایی انقلاب اسلامی از سوی رقیبان یا منتقدان به واقعیت‌گریزی و بی‌سرانجامی متهم شده است و امروزه، در مقام اثبات و نه ثبوت، افکار عمومی، شکاکانه و با دیده تردید به پیامدها و دستاوردهای انقلاب اسلامی می‌نگرد.

اکنون سؤال این است که آیا بنیان‌نهادن معنای ایران بر «ایده مطلق»، به چنین ناباوری و نقدی دامن نمی‌زند و غیرواقعی و دست‌نیافتنی بودن آرمان‌های جمعی ایران پساانقلاب اسلامی را باورپذیرتر نمی‌کند؟ به عبارت دیگر، با التفات به این مناقشه که «آیا مطلق، در مقام واقع، ممکن است؟» باید پرسید که آیا مطلق‌انگاری و مطلق‌گرایی، نسبی بودن «نتیجه‌گیری» در واقعیت را نادیده نمی‌گیرد و مانع از فعالیت و فعلیت نمی‌شود؟ چرا که همگی به تجربه زیسته می‌دانیم، نتیجه‌گرفتن امری نسبی است، به ویژه که اگر درباره نتیجه‌گرفتن در امور عمومی به قضاوت بنشینیم که ماهیتی سیاسی و تاریخی دارد. اضافه بر پرسش از امکان، می‌شود پرسش از لوازم را به میان کشید. از نظر شما چه الزاماتی را باید در نظر داشت که به انقیاد «واقعیت ناتمام» درنیامد و نیز، امر آرمانی به امر پنداری بدل نگردد. همچنان بشود «واقعیت آرمانی» را ساخت و از آرمان‌گرایی، به صورت واقع‌بینانه دفاع کرد؟ چه الزاماتی را باید پیگیری کرد که نه آرمان‌گرایی را به بهانه واقع‌نگری، به فراموشی سپرد و محافظه‌کاری را جایگزین واقع‌گرایی کرد و نه واقع‌گرایی را به دلیل آرمان‌گرایی کنار نهاد و خیال‌پردازی و محال‌اندیشی را به جای آرمان‌گرایی نشاناد. ۱